



۳. تعریف لغویون از یک جهت مبهم است و این همان جهت اختلافی است که بین سخن کشف الظنون و بیان الموسوعة الفقهیه به آن اشاره کردیم و آن اینکه: «آیا قیافه علمی است که دارای منطق خاص است و یا صرفاً یک حدس و گمان است؟»

توجه شود که یک امر وقتی قابلیت رد و اثبات داشته باشد و از منطق خاصی (یک قاعده روش مند عقلایی) برخوردار باشد، به عنوان یک امر علمی عقلایی پذیرفته می شود مثل انگشت‌نگاری (اگرچه ممکن است نتیجه آن حتی ظنی هم نباشد ولی عقلاً در مقام عمل به آن اتکا کنند: مثلاً انگشت‌شناسی که می گوید این سنگ عقیق یمن است، این را از راه تجربه طولانی که ناشی از نظر به سنگ های بسیار به دست آمده، کسب نموده است. نتیجه سخن او را عقلاً می پذیرند و اگرچه ممکن است ظنی هم نباشد ولی چون اقوی الاحتمالات و همراه با روش عقلایی است، نزد عقلا حجت است)

حال آیا لفظ «قیافه»، ناظر به علم قیافه شناسی است یا ناظر به هر حدس و گمان غیر علمی که شخص قائف مطرح می کند؟

در توضیح این مطلب باید توجه داشت که در قبال این دو صورت، فرض سومی هم وجود دارد و آن اینکه «قیافه» فن باشد، فن را مردمان در اثر شاگردی کردن فرا می گرفته اند و حتی در اوائیل کار، اجتهاد هم یک فن بوده است و بعدها با تدوین اصول فقه قاعده هایی برای آن فراهم آمده است با توجه به آنچه خواندیم می توان گفت:

اگرچه «امکان علمی شدن بحث قیافه شناسی» (یعنی روش مند کردن استدلال بر نسب ها، از طریق شباهت) وجود دارد ولی ممکن است این کار سخت بوده باشد و نتوان کتابی درباره آن تدوین کرد به خصوص در قدیم ایام که امکان نقاشی و یا برداشتن عکس و تدوین آنها ممکن نبوده است. اما ممکن است در همان روزگار، این کار نوعی «فن» به حساب آمده باشد که بیشتر با تمرین و تکرار آموزش داد می شده است.

به همین جهت باید در مورد این دو نوع تفاوت گذاشت، صورتی که قائف از روی فراست ذاتی و بدون روش علمی، حکمی را صادر می کند و صورتی که قائف از روش قاعده مند عقلایی چنین می کند [چه این را علم بدانیم و چه فن] اما:



۴. ظاهراً در گذشته ایام، قیافه شناسی، عقلایی (علمی یا فنی) نبوده است، شاهد آنکه المنجد این علم را تحت فراست شخصی برده و آن را چنین معرفی کرده است: «الذی يعرف النسب بفراسته و نظره الی اعضاء المولود» و شاهد بهتر کلام جاحظ در «الرسائل الادبیة» است:

«و خبرنی کیف صارت القیافة فی النسبة و فی الماء و الجو و التربة، و لیست القیافة تکلفاً و صنعة، و لا عرفت بالاستنباط و الفکره، فتکون لمن تعلم دون من يتعلم، نجدها فی بنی مدلیج، ثم فی خاص من خثعم، و كذلك خزاعة، و هی فی قریش أقل. و هی فی بنی اسد اقل، و لیس هولاء لأب و لا یجمعهم بلد.»^۱

توضیح:

۱. سائل می گوید: به من بگو، چگونه نسبت ها را می شناسد و از آب و هوا و خاک می توان یک نفر را شناسایی کنند.

۲. در حالیکه قیافه، تکلف و صنعت [که همان فن است] نیست و از راه استنباط و تفکر به دست نمی آید و لذا این علم برای کسی است که می داند و نه کسی که می آموزد.

۳. و این ارثی نیست (لأب) و یک سرزمین باعث آن نمی شود.

و همچنین شیخ حسن کاشف الغطا قیافه را ناشی از ملکه شخصی بر می شمارد:

«و قد تكون لبعض الناس ملکه فیها و هی من العلوم الحدسیة.»^۲

نکته:

۱. ظاهراً اصطلاح خاصی در مقابل معنای لغوی در میان نبوده است.

۲. الموسوعه الفقہیه که مربوط به فقه اهل سنت است، و به نقل از کشف الظنون می نویسد که به شناخت

آثار (شناخت جای پا و جای سُم در راه ها) «عیافه» می گوید و به شناخت نسبت های انسانی،

«قیافه» گفته می شود.^۱

۱. ص ۴۸۳.

۲. أنوار الفقاهة - کتاب المكاسب (لکاشف الغطاء، حسن): ص ۵۲.

اما ظاهراً چنین تمایزی را نمی توان از کتاب های لغت استفاده کرد.

بحث: در مورد قیافه یک نکته قابل توجه است و آن اینکه گاه بحث از این می شود که سخن قائف حرمت وضعی دارد، به این معنی که آیا سخن او حجّت است و یا سخن او باطل است؟ و گاه بحث از حرمت تکلیفی عمل او و پذیرش سخن او و دیگر مسائل مربوط به اوست، سخن ما در بحث دوم است، (اگرچه چنانکه خواهیم دید، بحث اول نیز مورد اشاره بوده است).

